



## درس تفسیر سوره مبارکه معارج جلسه ۹

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ (۴۰) عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ خَيْرًا مِنْهُمْ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ (۴۱) فَذَرَهُمْ يَحْضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ (۴۲) يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَى نُصُبٍ يُوفِضُونَ (۴۳) خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ (۴۴)﴾

بخش پایانی سوره مبارکه «معارج» از باب «رَدِّ الْعَجْزِ عَلَى الصِّدْرِ»<sup>۱</sup> به همان مطالب صدر این سوره برمی گردد. در صدر این سوره آمده است که ﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ﴾، این سؤال، سؤال استهزایی بود نه استفهامی. آنهایی که سؤال استفهامی داشتند: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا﴾<sup>۲</sup>، یک سؤال عاقلانه‌ای بود ﴿يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا﴾، یک سؤال عالمانه‌ای بود، ذات اقدس الهی یک پاسخ مناسب دادند؛ اما اینها سؤال استهزایی بود؛ مثل جریان بعد از غدیر این شخص گفت، اگر این حق است عذابی از آسمان بیاید به حیات ما خاتمه بدهد.<sup>۳</sup> این گونه افراد عنود، سؤالشان سؤال استهزایی بود. ﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ﴾ که ﴿لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ﴾.

۱. لغت‌نامه دهخدا، رد العجز علی الصدر: بازپردن انجام به آغاز. در صنعت عروض و بدیع عبارت است از صفت تصدیق که یکی از صنایع علم بدیع و محاسن شعری است. به اصطلاح عروضی، صنعتی از شعر را گویند که در آن کلمه اول شعر را در آخر آن مکرر کنند یا شعر را به کلمه‌ای ابتدا کنند که شعر ماقبل آن بدان منتهی شده است.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۸۷؛ سوره نازعات، آیه ۴۲.

۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص ۵۷.

در بخش پایانی این سوره فرمود قسم به پروردگار مشرق و مغرب عالم ما توانا هستیم که اینها را برداریم و افراد دیگری بیاوریم، یک؛ چه اینکه توانا هستیم کلّ این نظام سپهری را عوض کنیم و عالم دیگر بیاوریم، دو و هر دو را هم انجام می‌دهیم، سه. ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ \* عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ خَيْرًا مِنْهُمْ﴾، چون بردن اینها و آوردن افراد، این به منافع عمومی است. این از سنخ تبدیل خلق خدا نیست، این از سنخ کار خود ذات اقدس الهی است که بقیه مطالبش باید بازگو شود.

عمده در این سوره مسئله خلقت هلوع و جزوع است. اینکه در بحث‌های میانی این سوره، یعنی از آیه نوزده به بعد فرمود: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا﴾، این به خلقت برمی‌گردد یا به اخلاق اکثری مردم برمی‌گردد؟ اگر به خلقت برگردد؛ یعنی ساختار انسان‌ها یک ساختار بدی است و این با بسیاری از آیات قرآن هماهنگ نیست. هلوع بودن چیز بدی است، برای اینکه ﴿إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا \* وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا﴾. در حالی که باید صابر باشد در حال تماس شرّ و مفیض باشد و موجب خیرات دیگران باشد در حال برخورد از خیر. منّاع خیر بودن بد است، جزوع بودن بد است، اینها در ساختار خلقت انسان است که ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا﴾

پرسش: در زمان طفولیت باشد چگونه است؟

پاسخ: نه، غرض آن است که کار خدا هست یا طبع اکثری مردم در اثر سوء تربیت. کار خدا نمی‌تواند باشد، چرا؟ چون ذات اقدس الهی تابلویی که طبق آیات پنج، شش‌گانه رسم کردیم، این عالم را زیبا آفرید که از این زیباتر ممکن نیست. هم فرمود در «کان تامه»: ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾،<sup>۱</sup> هم درباره «کان ناقصه» فرمود: ﴿أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ

خَلَقَهُ<sup>۱</sup> هم در سوره «طه» فرمود: ﴿أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾<sup>۲</sup>. هر چه لازمه کمال یک موجود بود - درخت از این زیباتر ممکن نیست، فلان بوته از این زیباتر ممکن نیست، این بوته اگر بخواهد ثمر ببخشد - همه اینها را باید داشته باشد و خدا به او داد. حالا علل و عواملی گاهی سرما می‌زند، باید درمان کرد، وگرنه ساختار خلقت این پشه، این حیوان، آن انسان، آن سیاه‌چالِ آسمان هر چه باشد، به زیباترین وجه است: ﴿أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾! این نظام داخلی است؛ لذا فرمود سراسر جهان زیباست: ﴿أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾ است، درباره خصوص انسان فرمود: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾<sup>۳</sup> است و از این زیباتر ممکن نیست!

برهان عقلی هم همین را تأیید می‌کند، برای اینکه اگر زیباتر از این ممکن بود، منظور زیبایی وجودی است؛ یعنی حکمت نظری، یعنی زیبایی بود و نبود، نه زیبایی باید و نباید! یک وقت ما می‌گوییم یوسف (سلام الله علیه) زیباست؛ یعنی زیبایی باید و نباید، زیبای ظاهری حسّی دارد. یک وقت می‌گوییم زیباست، می‌گوییم علم زیباست، عدل زیباست، عقل زیباست. در حکمت نظری وقتی می‌گویند زیبا، یعنی کمال. در حکمت عملی وقتی می‌گویند زیبا در برابر صورت‌های دیگر، آن آهنگ زیباست، آن آهنگ زیبا نیست، از این قبیل است. در ساختار بود و نبود عالمی از این زیباتر ممکن نبود. برهان عقلی‌اش هم این بود که اگر زیباتر از این، یعنی بهتر از این ممکن بود، این مقدم و خدا نساخته بود، تالی؛ «إِذَا لِلْأَعْيُنِ» است، «أَوْ لِلْعَجْزِ» است، «أَوْ لِلْبَخْلِ»؛ «والتالي باسره مستحيل فالمقدم مثله»، پس از این زیباتر ممکن نیست. جزوع بودن، منوع بودن، اینها نقص است، مذمت است، اینها هرگز به خلقت بر نمی‌گردد.

۱. سوره سجده، آیه ۷.

۲. سوره طه، آیه ۵۰.

۳. سوره مؤمنون، آیه ۱۴.

اگر به خلقت برگردد، چون خودش فرمود: ﴿لَا تُبْدِلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾<sup>۱</sup> چه اصراری دارد که از راه نماز و روزه و زکات و اینها این را اصلاح کند؟ این آیات بعدی همه در صدد اصلاح هَلَع است. انسانی که هَلَع دارد و هُلوع است، باید از راه نماز درمان شود، از راه زکات درمان شود، از راه عدل درمان شود، از راه عمل صالح درمان شود، پس معلوم می‌شود به اخلاق برمی‌گردد نه به خلقت، اگر به خلقت برمی‌گشت نماز و روزه که عوض نمی‌کرد. خلقت را که نماز و روزه عوض نمی‌کند. اخلاق را نماز و روزه عوض می‌کند.

پرسش: مگر انسان جاهل آفریده نشده؟

پاسخ: فرمود شما را خلق کردیم: ﴿جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ﴾<sup>۲</sup> بعد فرمود یاد بگیرید، علم بر شما واجب است، تحصیل علم بکنید و مانند آن، نه اینکه او جاهل خلق شده است باید جاهل بماند! روزی که به دنیا آمده است: ﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا﴾؛ اما ﴿وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ﴾، بعد فرمود حرف می‌خواهی بزنی، چیزی می‌خواهی بنویسی، کاری می‌خواهی بکنی باید محققانه باشد. ﴿لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ﴾<sup>۳</sup> بنابراین انسان جاهل بود؛ یعنی نمی‌دانست و راه فراگیری علوم را از درون و بیرون در اختیار او گذاشت، بعد فرمود قدم می‌زنی باید عالمانه باشد. در سوره مبارکه «حج» فرمود می‌خواهی دنبال کسی باشی، باید محققانه باشد. کسی را به دنبال خودت بیاوری باید محققانه باشد. هم در آیه سوم و چهارم سوره «حج» تا آیه هشت، فرمود اگر امامی، باید محقق باشی، مأمومی، باید محقق باشی، باید بدانی به دنبال چه کسی راه افتادی. اگر امامی، باید بدانی چه کسی را به همراه می‌آوری. اگر مأمومی باید بدانی که دنبال چه کسی راه افتادی!

۱. سوره روم، آیه ۳۰.

۲. سوره نحل، آیه ۸۷.

۳. سوره اِسرائ، آیه ۳۶.

هر دو را در سوره مبارکه «حج» مبسوطاً فرمود. این خدا در صدد این است که این «هلع» را درمان کند یا ﴿حُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ﴾<sup>۱</sup>؛ یعنی اخلاق توده مردم، اکثری مردم این است. نه اینکه انسان عجل خلق شد. اگر عجل خلق شده باشد، شما دستور صبر برای چه می‌دهی؟ دستور بردباری و تحمل و حلم برای چه می‌دهی؟ معلوم می‌شود که اینها به طبع برمی‌گردد، اخلاق اکثری برمی‌گردد، قابل اصلاح است و نماز آن قدرت را دارد که اخلاق را عوض بکند، وگرنه اگر خلقت بود هم ﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾<sup>۲</sup> جلویش را می‌گرفت و هم این دستورهایی که داده شده، با نماز و روزه خودتان را اصلاح کنید، جلویش را می‌گرفت.

مطلب دیگر این است که اینها آیاتی است که یکدیگر را تفسیر می‌کنند، فرمود: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا﴾، چگونه ﴿هَلُوعًا﴾؟ این به اخلاق و اوصاف او وصف کرده است: ﴿إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا \* وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا﴾، اینکه در ساختار خلقت اینها نیست، اگر این باشد، چطور بعضی‌ها هلوع نیستند، چون انسان که دو حقیقت ندارد، یک حقیقت دارد، اصناف متعدد دارد بر اثر اخلاق. اگر انسان هلوع است، چرا این همه اولیای الهی صابر هستند؟ این همه خیرین مفیض خیر هستند و دارند به دیگران خیر می‌رسانند؟ پس انسان هلوع خلق نشد، اخلاق عده‌ای از مردم هلع است که باید درمان بشود و راه درمانش هم این است.

پرسش: ... اخلاق است که انسان را انسان می‌کند.

۱. سوره انبیاء، آیه ۳۷.

۲. سوره روم، آیه ۳۰.

پاسخ: همین دستورات دین، اخلاق می‌دهد، حیات می‌دهد، در سوره مبارکه «انفال» فرمود: ﴿اسْتَجِیْبُوا لِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ اِذَا دَعَاکُمْ لِمَا یُحْیِیْکُمْ﴾<sup>۱</sup> فرمود دین شما را زنده می‌کند، منظور از زنده، همان حیات معنوی و اخلاق است، وگرنه انسان این حیات را دارد: ﴿اسْتَجِیْبُوا لِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ اِذَا دَعَاکُمْ لِمَا یُحْیِیْکُمْ﴾.

بنابراین آن قسمت‌ها به اخلاق برمی‌گردد. این قسمت‌ها که فرمود: ﴿اِنَّ الْاِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوْعًا﴾ با دو آیه این هَلَع را شرح داد، فرمود هَلوع بودن این است که ﴿اِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا \* وَاِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا﴾، این تفسیر قرآن به قرآن آنحایی دارد که خود قرآن به بهترین وجه این انحاء را به جامعه آموخت. قسمت مهم تفسیر قرآن به قرآن به این است که فرمود آیات الهی دو قسم است: ﴿مُحْکَمَاتٌ هُنَّ﴾ که ﴿اُمُّ الْکِتَابِ﴾ است ﴿وَ اٰخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ﴾.<sup>۲</sup> بعد فرمود محکّمات کار مادر مسیح را می‌کند؛ یعنی وقتی شما کلّ قرآن را بررسی می‌کنید، می‌بینید که روح‌اللهی است که از مادر خود متولد شد. نگفت این «أب» متشابهات است یا مجموع محکّمات «أب» و «إبن» متشابهات هستند. فرمود آیات قرآن یک قسمت محکّمات است: ﴿هُنَّ اُمُّ الْکِتَابِ﴾، این «أُمّ» بدون «أب» آیات دیگر را تفسیر می‌کند؛ یعنی سبک قرآن سبک روح‌اللهی است، سبک مسیحا دم شدن است، سبک عیسوی است؛ منتها به لسان وجود مبارک پیغمبر تکمیل شده است: ﴿هُنَّ اُمُّ الْکِتَابِ﴾. «أُمّ» چه کار می‌کند؟ این محکّمات را شیر می‌دهد، می‌پروراند، دست آن را می‌گیرد پا به پا می‌برد، آن را به مقام رشد می‌رساند و ثمربخش می‌کند. این غیر از آن است که مطلقات را با مقیدات ما تقیید کنیم که یک کار فقهی و اصولی است و کار خوبی هم هست، باید هم این کار را بکنیم. تفسیر مطلقات به مقیدات یک نحو است، تفسیر عام به خاص که مخصّص هستند یک نحو است، تفسیر ذی‌القرینه به قرینه یک نحو است، تفسیر مفهومی یک راه دارد، تفسیر تطبیق مصداقی یک راه دارد؛ اما تفسیر مادر و فرزندی راه

۱. سوره انفال، آیه ۲۴.

۲. سوره آل عمران، آیه ۷.

دیگری دارد. آن وقت تمام متشابهات آیه باید به این محکمت برگردد. محکمت توحید است و وحی است و نبوت است که دیگر «لا ریب فیه» است. قطعی است، هیچ تخلفی در آن نیست، هیچ اختلافی در آن نیست، متن صراط مستقیم است. این بهترین راه برای تفسیر قرآن به قرآن است که آن مقدور خیلی از ما نیست.

وجود مبارک حضرت امیر فرمود، قرآن «يُنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ»<sup>۱</sup>، «يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا»<sup>۲</sup>. این فرمایش حضرت است در نهج البلاغه، بعد خودشان هم تطبیق می کردند. از حضرت سؤال می کردند که چطور در یک جا خدا فرمود: ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾<sup>۳</sup> یک جا می فرماید وقتی می میرید فرشته مرگ عزرائیل (سلام الله علیه) جانتان را می گیرد: ﴿قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ﴾<sup>۴</sup>. یک جا می فرماید که فرشتگان زیر مجموعه جان انسان را می گیرند: ﴿تَوَفَّيْتُهُ رُسُلَنَا﴾<sup>۵</sup> فرمود،<sup>۶</sup> افراد که یکسان نیستند، بعضی انبیا هستند، بعضی اولیا هستند، بعضی مرسلین هستند، بعضی ائمه هستند، بعضی مؤمنین خالص هستند، بعضی پایین تر هستند، آنجا که به درجه عالیه رسید، خود ذات اقدس الهی جان آنها را می گیرد، اینها را می گویند امانتی است که رد می شود. ببینید خیلی ها می میرند؛ مثل ما، خیلی ها در حال مرگ، زنده اند، روحشان را تقدیم می کنند. اینکه این شخص حالا به این مقام رسید یا نرسید، نمی دانیم؛ ولی ادعای او این است که «روزی رخس ببینم و تسلیم وی کنم»<sup>۷</sup>؛ یعنی ما زنده ایم. وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که نمرود، این روح را تقدیم کرد. بعضی ها در حال مرگ، زنده اند؛ یعنی امانت را دارند می دهند. این کجا و افراد عادی کجا! حضرت فرمود: این ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ﴾ مربوط به یک عده است،

۱. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه ۱۳۳.

۲. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه ۱۸.

۳. سوره زمر، آیه ۴۲.

۴. سوره سجده، آیه ۱۱.

۵. سوره انعام، آیه ۶۱.

۶. الإحتجاج على أهل اللجاج (للطهرسی)، ج ۱، ص ۲۴۷.

۷. ر. ک: دیوان حافظ، غزل ۳۵۱؛ «این جان عاریت که به حافظ سپرد دوست \*\*\* روزی رخس ببینم و تسلیم وی کنم».

﴿يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ﴾ مربوط به یک عده است. ﴿تَوَفَّاهُ رُسُلُنَا﴾ مربوط به یک عده دیگر است؛

این تطبیق آیه. یا آن قصه رجم که کسی بعد از شش ماه وضع حمل کرد، خواستند او را رجم کنند، حضرت فرمود نه، مجموع آیات قرآن نشان می‌دهد که اقل حمل شش ماه است، چون آورده بودند زنی را که بعد از شش ماه مادر شد، خواستند - معاذالله - او را رجم کنند که حضرت فرمود این کار را نکنید، برای اینکه آیات قرآن نشان می‌دهد که مجموع بارداری و شیردادن سی ماه است. فرمود: ﴿وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا﴾<sup>۱</sup>؛ یعنی مادر مجموع سی ماه با بچه هست. این سی ماه چیست؟ یعنی دوران بارداری او دوران شیر دادن. بعد در آیه دیگر فرمود دوران شیردادن و شیرخوارگی فرزند دو سال است: ﴿يُرْضَعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ﴾<sup>۲</sup>، پس دو سال، یعنی ۲۴ ماه دوران شیرخوارگی است. این ۲۴ ماه را از سی ماه که کم بکنید، می‌شود شش ماه، پس شش ماه می‌شود اقل حمل. چرا این زن را می‌خواهید مَتِّه بکنید؟<sup>۳</sup> این یک نحوه تفسیر قرآن به قرآن است که خود ائمه به ما آموختند و به آن استدلال کردند.

پرسش: آیه قرآن دارد ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ لَمَيِّتُونَ﴾<sup>۴</sup>.

پاسخ: بله، اما اینها امانت الهی است؛ یعنی موت در حقیقت از عالم دنیا به عالم آخرت هجرت کردن است، در فرمایشات حضرت امیر در نهج هست که «إِنَّمَا تُنْقَلُونَ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ»<sup>۵</sup>، یک وقت است می‌گوییم مرگ یعنی نابودی، اینکه نیست. مرگ یعنی هجرت؛ یعنی انتقال از دنیا به آخرت. بعضی‌ها متوجه نیستند که منتقل می‌شوند؛

۱. سوره احقاف، آیه ۱۵.

۲. سوره بقره، آیه ۲۳۳.

۳. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۱، ص ۲۰۶.

۴. سوره زمر، آیه ۳۰.

۵. اعتقادات الإمامیه (للسدوق)، ص ۴۷.



مثل اکثر افراد. بعضی‌ها نه، متوجه هستند، چون زنده‌اند، چون زنده هستند و مسافر هستند و دارند از دنیا به آخرت منتقل می‌شوند، زمام خود را به دست ناقل و محرکشان می‌دهند. این انسان که نابود نمی‌شود: «إِنَّمَا تُنْقَلُونَ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ». این انسان خوابیده را اگر جابه‌جا بکنید بله، متوجه نمی‌شود؛ اما یک انسان بیدار را وقتی که عاقل است، می‌داند که می‌خواهد جای بهتری برود، می‌خواهند از جایی به جایی بروند خودش را تسلیم می‌کند. فرمود: «النَّاسُ نِيَامٌ». خیلی‌ها خواب هستند، «فَإِذَا مَاتُوا اتَّبَهُوا».<sup>۱</sup> یک آدم خوابیده را شما از دنیا و آخرت ببرید، او نمی‌گوید: «روزی رخس ببینم و تسلیم وی کنم»؛ اما یک بیدار، مثل خود ائمه (علیهم السلام) اینها وقتی بخواهند رحلت کنند، چگونه رحلت می‌کنند؟ تسلیم می‌کنند. غالب این بزرگان سراینده ما به زبان ائمه سخن می‌گویند، نه به سخن خودشان. نمی‌گویند ما به اینجا رسیده‌ایم، اینکه می‌گوید:

و إني و إن كنت ابن آدم صورة \*\*\* فلي فيه معنى شاهد بأبوت<sup>۲</sup>

اینها را از لسان پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌گوید؛ یعنی مقام نبوت این است، اگر کسی خواب باشد، انسان خوابیده را از اتاقی به اتاق دیگر ببرند که متوجه نیست؛ ولی اگر انسانی بیدار باشد و بداند که اینجا سرد است، اینجا جای ماندن نیست، این را کسی بخواند منتقل کند به اتاق دیگر این در کمال اختیار و اراده خودش را تسلیم او می‌کند. این است که می‌گویند «روزی رخس ببینم و تسلیم وی کنم». مؤمنین همین‌طور هستند. مؤمنین یعنی کسی که بیدار باشد، همین‌طور است. کسی که خواب باشد، می‌میرد. خیال می‌کند که مثلاً از بین رفته است؛ اما کسی که بیدار باشد این‌طور است.

۱. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۵۰؛ مرآة العقول، ج ۸، ص ۲۹۳.

۲. کشف الوجوه الغر لمعانی نظم الدر (شرح تأییه ابن الفارض) عبدالرزاق کاشی، عبدالرزاق بن جلال الدین، ج ۱، ص ۲۷۶.

پرسش: آیه ما نحن فيه ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا﴾ شبیه ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي حُسْرٍ﴾ \* إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ است.<sup>۱</sup>

پاسخ: شبیه همان است؛ منتها خلقت تعبیر نشده است. تقریباً بیش از پنجاه مورد انسان مذمت شده است. انسان ﴿كَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا﴾<sup>۲</sup>، ﴿جَزُوعًا﴾، این قتور بودن، بخیل بودن و امثال آن بودن این است. فرمود اگر ما کلّ ذخایر زمین را باز به انسان بدهیم، انسان قتور است. منّاع خیر است،<sup>۳</sup> ممسک است. آنجا سخن از خلقت نیست. بیش از پنجاه مورد انسان مذمت شده است؛ اما کمتر جایی به خلقت اشاره شده است. برخلاف ﴿خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ﴾<sup>۴</sup>، ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا﴾، این قسمت را باید درمان کرد و آن این است که اینها به اخلاق برمی گردد نه به خلقت، به چند دلیل: یک دلیل این است که اگر به خلقت برگردد که ﴿لَا تُبْدِلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾<sup>۵</sup> در حالی که این آیات دارد این اخلاق را عوض می کند. دوم اینکه اگر به خلقت برگردد، انسان یک حقیقت است، چطور بعضی این طور هستند، بعضی صبورند بعضی مفیض خیرند، جلوی خیر را نمی گیرند.

پرسش: بگویم اقتضای اینها را دارد هلوع بودن و جزوع بودن را؟

پاسخ: اقتضای آن طرف را هم دارد. غرض اینکه اگر در این جهاد، عقل پیروز باشد، وهم و خیال را تعدیل می کند و نه تعطیل، آن می شود محقق خوب. اگر عقل عملی پیروز بشود، شهوت و غضب را تعدیل می کند و نه تعطیل، می شود یک عارف خوب، متخلّق خوب، زاهد خوب، ناسک خوب. اما اگر از این طرف وهم و خیال بر عقل پیروز

۱. سوره عصر، آیات ۲ و ۳.

۲. سوره اسراء، آیه ۱۰۰.

۳. سوره ق، آیه ۲۵ ﴿مَنَاعٍ لِلْخَيْرِ﴾.

۴. سوره انبیاء، آیه ۳۷.

۵. سوره روم، آیه ۳۰.

بشوند، بی‌رحمانه او را سر می‌برند. اگر شهوت و غضب پیروز شوند، بی‌رحمانه عقل عملی را به قتل می‌رسانند. این بیانات نورانی حضرت امیر که فرمود: «رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَ عِلْمُهُ مَعَهُ [لَمْ يَنْفَعْهُ] لَا يَنْفَعُهُ»،<sup>۱</sup> همین است. فرمود: «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أُسِيرَ تَحْتَ هَوَىِّ أَمِيرٍ»،<sup>۲</sup> جنگ است. جنگ اگر یک وقت به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد، می‌گوید: «إِذْهَبُوا فَأَنْتُمْ الطُّلَقَاءُ»،<sup>۳</sup> مکه را مهد آزادی قرار می‌دهد؛ اما به دست دیگران باشد که جگر را می‌درند. این حمزه سیدالشهداء (سلام الله علیه) را جگر دریدند.

غرض این است که اگر آن جاهل پیروز شود، کار او درندگی است. اگر عاقل پیروز شود، کار او رهبری و هدایت است. این جهاد هست، حضرت فرمود شما از جهاد اصغر آموختید به جهاد اکبر رو کنید، برای اینکه «أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ»،<sup>۴</sup> این انسان باید این کار را انجام بدهد.

غرض این است که تفسیر قرآن به قرآن یک بخش آن روح‌اللهی بودن، مسیحا بودن، مسیحا نفس بودن، مادرانه فرزند را شیر دادن، پروراندن است که ﴿هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ﴾. این یک راه است که همه متشابهات یک روح‌اللهی هستند که محکمت، مریم اینهاست: ﴿هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ﴾ سخن از «أب» و امثال آن نیست. یک وقت سنخ همین بحث‌های معمولی است که مطلقات را به مقیدات، عمومات را به خصوصات، ذی‌القرائن را به قرینه، با رعایت شأن نزول آیات تفسیر می‌شود، این یک حدّ میانی است. یک حدّ است که در خود آیات کنار هم قرار می‌گیرد؛ مثل ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خَلِقَ هَلُوعًا﴾، همین را با دو آیه بعد تفسیر فرمود که ﴿إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا \* وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا﴾ و امثال آن، حالا تا برسد به موارد دیگر.

۱. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، حکمت ۱۰۷.

۲. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، حکمت ۲۱۱.

۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۳، ص ۵۱۳.

۴. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۴۱۵.

اما آن که مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) نقل کرده، در همین جلد اول اصول کافی، ائمه فرمودند ما محکمت جامعہ هستیم،<sup>۱</sup> نه تنها محکمت قرآن صامت هستیم، ما محکمت قرآن ناطق هستیم. ما خودمان قرآن ناطق هستیم و از محکمت. این از بیانات نورانی ائمه (علیهم السلام) است که مرحوم کلینی در جلد اول فرمود اهل بیت (علیهم السلام) محکمت جامعہ هستند. به استثنای این چهارده نفر خیلی‌ها متشابه هستند، باید آنها را به اینها تفسیر کرد. ما محکم محض کم داریم. اگر چند نفر محکم باشند، در کنار همین سفره است. در این سفره ظاهر این روایات حصر است؛ یعنی این چهارده نفر محکمت جامعہ هستند. فرمود همان طوری که قرآن محکمتی دارد، آیات متشابه را باید با این محکمت تفسیر کرد، جامعہ هم همین طور است. جامعہ افرادی هستند که اوصافی دارند، اقوالی دارند، آرایی دارند، این آرا و افکار جامعہ را باید با این محکمت حل کرد. فرمود ما محکمت جامعہ هستیم. هم محکمت قرآن کریم هستند، چون خودشان قرآن کریم هستند، هم محکمت جامعہ هستند.

پرسش: حضرت علامه طباطبایی (رحمة الله علیه) هلوع را به خلقت نسبت می‌دهند و دلایل خوبی هم آوردند جوابشان چیست؟

پاسخ: خلقت که به همین برمی‌گردد یا به طبیعت برمی‌گردد یا به اخلاق اکثری مردم برمی‌گردد، وگرنه ساختار خلقتی که به «الله» برگردد را که ایشان نمی‌فرمایند. ایشان می‌فرمایند ذات اقدس الهی کل جهان را به زیباترین وجه خلق کرد و درباره انسان هم فرمود خدا که انسان را آفرید «احسن الخالقین» است، پس انسان «احسن المخلوقین» است. آن وقت چگونه می‌شود خدا کار خود را مذمت بکند؟ این معلوم می‌شود به اخلاق مردم برمی‌گردد، نه به کار خدا. خلقت کار خداست که خدا خلق کرد: ﴿أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾، اینها فرمایشات خود مرحوم علامه هم هست.

پاسخ: چرا! صبر را برای چه گذاشتند؟ آدم هر حادثه‌ای که پیش آمد که نباید ناله کند. اصلاً امتحان برای چیست؟ حادثه‌ای پیش آمد، آدم نمی‌داند، نه اسرار قبل را می‌داند، نه بعد را می‌داند، نه راز و رمز را می‌داند، برای چه شیون بکشد؟ برای چه ناله سر بدهد؟ شاید حکمت یا مصلحتی در آن باشد.

یک وقت است که وجود مبارک موسای کلیم به خضر (سلام الله علیهما) گفت که شما این کشتی را سوراخ کردید، ممکن است آب وارد کشتی بشود و همه را غرق بکند. فرمود من طرزی کشتی را سوراخ کردم که آب نمی‌آید، این یک؛ ثانیاً در این بندر جنگی یا غیر جنگی، مسئله تجارقی یا غیر تجارقی مطرح است که کشتی‌های سالم را غصب می‌کنند. ثالثاً این کشتی یک وسیله نقلیه باری است، برای خانواده‌ای که از این راه ارتزاق می‌کنند، این ﴿أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ﴾<sup>۱</sup> این را اجاره‌کشی می‌کنند، روزی‌هایشان هم از همین راه تأمین است. اگر این کشتی سالم سالم باشد، می‌برند آنجا، وقتی به بندر رسیدند، غصب می‌کنند و اینها از نان‌خوری می‌افتند. خضری می‌خواهد که به موسای کلیم بگوید که اگر ما یک وقت یک گوشه را سوراخ کردیم، صد درصد منفعت دارد، حالا تو چرا اعتراض می‌کنی؟ اینها یک غمایش است، وگرنه خود کلیم الهی هم البته مقام والایی دارد، این غمایشی است که شما چه می‌دانید که الآن مصلحت در این نیست.

یک وقت زراره با عده‌ای رفتند خدمت وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) حضرت از زراره به خوبی یاد نکرد؛ مثلاً عیب‌جویی کرد.<sup>۲</sup> غرض اینکه گاهی یک حادثه پیش می‌آید، برای اینکه خون آدم محفوظ باشد. آدم فوراً

۱. سوره کهف، آیه ۷۹.

۲. رک: منهج الیقین (شرح نامه امام صادق علیه السلام به شیعیان)، ص ۴۱۲.

پرسش: ...

١. نهج البلاغه (للصبيحي صالح)، حكمت ٣١٤.

٢. نهج البلاغه (للصباحي صالح)، خطبه ٢٩.

٣. نهج البلاغة (للصباحي صالح)، خطبه ٢٢٤.

**العقل**» که عقل یک ملت بخوابد. همین است! بنابراین اینها را تعدیل می‌کند و نه تعطیل. نتیجه اینکه کار خدا زیباست، همه اوصاف را سر جای خودش به اندازه لازم قرار داده است.

پرسش: ریشه این «خُلِقَ» اگر به معنای «خَلَقَ» باشد یعنی فرسوده شده، انسان فرسوده می‌شود در صورتی که این حالت برایش اتفاق بیفتد.

پاسخ: نه، منظور این است که این برای فرسودگی گرفتن شاهد می‌خواهد. ما شاهی باید داشته باشیم که «خُلِقَ» یعنی «خَلَقَ» شد، کهنه شد، فرسوده شد. این باید شاهد قرآنی داشته باشد.

پرسش: شاهدش همین است که آیات دیگر در مسئله خلقت ...

پاسخ: آیات دیگر دارد که خلقت زیباست؛ اما آیات دیگر نمی‌گویند که این انسان فرسوده است. می‌گوید «خُلِقَ» که فعل مجهول است؛ یعنی در پیدایش آن این چنین است.

پرسش: ... اگر انسانی هُلوع شد یعنی فرسوده شد.

پاسخ: در طلیعه خلقت که فرسوده نیست، این با کار خود، خودش را فرسوده کرد. خسارت دید، خود را به خطر انداخت و امثال آن. غرض این است که تفسیر قرآن به قرآن شئون گوناگون و درجات و مراتب دارد که اعلی مراتبش این است که «أُمُّ الْكِتَابِ» که محکمت هستند، تفسیر روح‌الله می‌کنند و قسمت‌های دیگر هم سر جایش محفوظ است.

اما اینکه در بخش پایانی فرمود: ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ﴾، به شرق و غرب و طلوع و غروب قسم نخورد که کار قمر و شمس یا حرکت زمین دور شمس باشد، به خود مشرق و مغرب که خدا آفریدگار آنهاست، سوگند

یاد کرده است. در قرآن کریم گاهی سخن از مشرق و مغرب است که ﴿رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ﴾<sup>۱</sup>، گاهی «مشرقین و مغربین» است که متساوی است، آن روزی که «بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار»<sup>۲</sup> آن روزها سالی دو روز است، دو تا مشرق داریم، دو تا مغرب داریم. گاهی به لحاظ کروی بودن زمین که هر لحظه یک گوشه مشرق است، یک گوشه مغرب: ﴿مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا﴾<sup>۳</sup> داریم. گاهی جمع‌بندی نهایی است، می‌فرماید: ﴿وَرَبُّ الْمَشَارِقِ﴾<sup>۴</sup> ما اصلاً مغرب نداریم، مغرب یک امر نسبی است. چیزی به نام غروب نداریم، چیزی به نام مغرب نداریم. این شمس مرتب در حرکت است. اینجا که حرکت است، طلوع است. آنجا حرکت است، طلوع است. نبود شمس از جایی ما غروب انتزاع می‌کنیم و الا چیزی به نام غروب در عالم نیست. این است که در سوره مبارکه «صافات» وقتی جمع‌بندی نهایی شروع شده، می‌فرماید این ﴿رَبُّ الْمَشَارِقِ﴾ است. در سوره مبارکه «صافات» این است: ﴿رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشَارِقِ﴾. ما اصلاً مغرب نداریم. چیزی به نام غروب و مغرب و یک امر وجودی باشد، ما نداریم. این شمس مرتب حرکت می‌کند، مرتب در طلوع است، مرتب در طلوع است، آن جایی را که رها کرده، تاریک می‌شود ما می‌گوییم مغرب، وگرنه چیزی باشد به نام غروب و غارب و مغرب و اینها نیست.

در سوره مبارکه «فرقان» هم فرمود شما این سایه را نگاه کنید، خیلی از مسائل ریاضی با سایه حل می‌شود. در فقه ما هم هست که اگر سایه مثلاً دو هفتم آن شاخص برسد؛ مثلاً وقت نماز است یا وقت فضیلت است، بحث‌های فقهی ما هم روی این ظل است، بحث‌های ریاضی هم که «الی ما شاء الله» روی ظل است، بحث‌های نجومی؛ اما

۱. سوره شعرا، آیه ۲۸؛ سوره مزمل، آیه ۹.

۲. دیوان سعدی، قصیده ۲۵؛ «بامدادی که تفاوت نکند لیل و نهار \*\*\* خوش بود دامن صحرا و تماشای بهار».

۳. سوره اعراف، آیه ۱۳۷.

۴. سوره صافات، آیه ۵.



چیزی به نام سایه ما نداریم. در سوره مبارکه «فرقان» فرمود: ﴿ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا﴾.<sup>۵</sup> آفتاب دلیل سایه است، نه سایه دلیل آفتاب. الآن ما برای اینکه بفهمیم ظهر شد یا نه، می‌گویند اگر سایه به طرف ابروی راست آمد یا ابروی چپ آمد یا سایه شاخص این طرف آمد، سایه شاخص آن طرف رفت، مثلاً ظهر است. از راه سایه می‌فهمیم، این دلیل فعل است که از فعل به فاعل پی می‌بریم، چون برگشت سایه برمی‌گردد، نه چون سایه برمی‌گردد آن برمی‌گردد. یک یعنی یک! سایه حرکت نمی‌کند. وقتی آن بالاست، در برابر این است، این شاخص پشتش تاریک است. وقتی شمس حرکت کرد، یک سایه جدید پیدا می‌شود نه اینکه این سایه رفته آنجا! ما خیال می‌کنیم سایه حرکت کرده است. سایه که حرکت نمی‌کند، وقتی این آفتاب در برابر این شاخص هست، پشت این شاخص تاریک است. وقتی آفتاب این طرف رفت، آن قسمتش که حالا آفتاب نیست، می‌شود تاریک. نه اینکه آن سایه از آنجا و پشت سر حرکت کرده رفته جای دیگر. لذا فرمود: ﴿ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا﴾، آفتاب دلیل است.

بنابراین ما چیزی در عالم به نام مغرب نداریم. وجود خارجی ندارد، این یک امر نسبی است؛ لذا در سوره مبارکه «صافات» که جمع‌بندی کرده فرمود، نه سخن از مغرب است، نه سخن از مغربین است، نه سخن از مغارب؛ ﴿وَرَبُّ الْمَشَارِقِ﴾. این درباره شمس و قمر هست، درباره کل فیض الهی هم همین‌طور است.

پایان این سوره مبارکه هم که فرمود: ﴿ذَلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ﴾، به همان صدر سوره که ﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ﴾ برمی‌گردد. آنها - معاذ الله - روی استهزاء این حرف را می‌زدند، اینکه گفتند، اگر ﴿فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ﴾ - معاذ الله - در واقع اینها که به غدیر معتقد نبودند، اهانت می‌کردند. این پایان سوره هم به صدرش برمی‌گردد.

«و الحمد لله رب العالمین»

